

بن بست حکومت اسلامی، و تابوشکنی مذاکره با شیطان بزرگ

حضور معاون وزیر خارجه ی آمریکا در مذاکرات گروه پنج به اضافه یک بر سر پرونده هسته‌ای ایران، آغازگر مرحله‌ی تازه‌ای در مناسبات حکومت اسلامی با دولت آمریکاست. گرچه حاکمیت خمینی و حکومت اسلامی او نتیجه‌ی توافق سران آمریکا و سایر قدرت‌های بزرگ امپریالیستی در گوادولوپ بود، اما همان عواملی که سبب شد خمینی به آلترناتیو دول بزرگ سرمایه‌داری جهان در جریان قیام مردم علیه رژیم شاه تبدیل شود، به او دیکته می‌کرد که تا حد توان از توهامات مذهبی توده‌ی مردم بهره گیرد. او با عوامفریبی، حکومت موعود خود را تافته‌ای جداافتاده از حکومت شاه و سایر حکومت‌های بورژوازی منطقه معرفی کرد که نه پاسدار نظام سرمایه‌داری، که مدافع محرومان و "مستضعفان" است و تا نابودی "شیطان بزرگ" از پای نخواهد نشست.

آنان که در گوادولوپ برای مردم ایران دولت تعیین کرده بودند، از نتیجه‌ی کار رضایت داشتند. حضور دولت شوروی در همسایگی ایران، و جنبه‌های بارز ضد سرمایه‌داری مطالباتی که در جریان مبارزات منجر به سرنگونی رژیم شاه مطرح می‌شد، رشد گرایش‌های چپ و کمونیستی در ایران و منطقه‌ی خاورمیانه را به کابوس سرمایه‌داری جهانی تبدیل کرده بود. بنابراین، خمینی می‌توانست بهترین آلترناتیو نظام سرمایه‌داری جهانی باشد که از ناآگاهی توده‌های مردم بهره بگیرد و تحت پوشش شعارهای ضدآمریکایی، و با قلع و قمع جریان‌های چپ جلوی نفوذ ایده‌های سوسیالیستی را سد نماید. به این ترتیب، دشمنی حکومت اسلامی با مظاهر زندگی غربی، دشمنی آشتی‌ناپذیر با قدرت‌های بزرگ غربی و در راس آن‌ها آمریکا معرفی شد.

گرچه شعارهای عوامفریبانه‌ی حکومت اسلامی علیه آمریکا به ابزاری برای منحرف ساختن اذهان توده‌های مردم ایران از ماهیت واقعی حکومت بود و بعدها در سطح منطقه به ابزاری برای بسیج توده‌های ناآگاه در برخی کشورها تبدیل شد، اما از جانب دیگر، حکومت اسلامی به گروگان شعارهای عوامفریبانه‌ی خود درآمد. اقتصاد ایران جزئی از اقتصاد جهانی سرمایه‌داری است و حکومت پاسدار این مناسبات نمی‌تواند بدون داد و دهش با کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری و در راس آن‌ها آمریکا به حیات خود ادامه دهد. مناسبات دیپلماتیک، کلید مناسبات در سایر زمینه‌هاست اما حکومت اسلامی برای حفظ وجهه‌ی کاذب خود نزد

دوره چهارساله ریاست جمهوری احمدی نژاد به پایان خود نزدیک شده است. به رغم تمام وعده‌ها و ادعاهای هیئت حاکمه برای بهبود اوضاع اقتصادی و لاقال کاهش فشار مادی که توده‌های

کارگر و زحمتکش با آن روبه‌رو هستند، نه فقط وضعیت اقتصادی بهبود نیافت، بلکه بالعکس بحران اقتصادی تشدید شد و شرائط مادی و معیشتی توده‌های مردم در نتیجه افزایش نرخ تورم و رکود مزمن، وخیم‌تر گردید. اکنون اما احمدی نژاد مدعی‌ست که راه حل جدیدی برای علاج بحران یافته است و بر آن نام "طرح بزرگ تحول اقتصادی" نهاده است. طرحی که به رغم تمام هیاهو و تبلیغات رژیم، چیز دیگری

طرح اقتصادی احمدی نژاد، چاره ساز بحران اقتصادی نیست

نیست جز ادامه طرح و سیاست کنونی و نتیجتاً ادامه بحران به روال گذشته.

جمهوری اسلامی در تمام دوران حیات خود با معضلی جدی به نام بحران اقتصادی روبه‌رو

بوده است، لذا این بحران، مسئله امروز و دیروز، این یا آن کابینه حکومت اسلامی نیست. فراتر از آن، سابقه این بحران به اواخر دوران رژیم سلطنتی در نیمه دوم دهه ۵۰ باز می‌گردد. بحرانی که بنیاد مادی و شالوده اقتصادی موج انقلابی سال ۱۳۵۷ بود. بحران سیاسی پی‌آمد این بحران اقتصادی نشان می‌داد که راه حلی انقلابی را برای حل تضادهایی که به مرحله انفجار

یک تحلیل و جمع‌بندی از جنبش دانشجویی

رژیم سلطنتی و سرنگونی آن، بر مرتجعین اسلامی پوشیده نبود. در چشم ارتجاع اسلامی، دانشگاه و جنبش دانشجویی از همان آغاز، کانون خطر خیزی محسوب می‌شد. در چشم رژیمی که بنیادش بر جهل و خرافه و ناآگاهی بنا شده و خصلت اصلی آن ادغام همه جانبه دین و دولت و ضدیت با آزادی بود، دانشگاه و جنبش دانشجویی، خار درشتی بود که باید از سر راه برداشته می‌شد. خصلت مبارزه‌جویی و آزادی‌خواهانه دانشجویان و روی‌کرد بخش بزرگی از آن‌ها به آرمان‌های سوسیالیستی کارگران و دفاع از مطالبات توده‌های زحمتکش و ستمدیده، همچنین نفوذ قابل توجه سازمان‌های

نقش دانشجویان و دانشگاه در مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری و برای تحقق مطالبات آزادی‌خواهانه و سوسیالیستی، بر کسی پوشیده نیست. دانشگاه از زمانی که در ایران موجودیت یافت، تاکنون همواره یکی از سنگرهای مهم و برجسته مبارزه علیه اختناق و ستمگری بوده است. در طی بیش از نیم قرن مبارزه دانشجویی علیه استبداد و دیکتاتوری و برای تحقق مطالبات دمکراتیک، آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه، هزاران تن از آگاهترین و پیشروترین دانشجویان به دست رژیم‌های مستبد و ستمگر، به قتل رسیده یا به زندان افتاده‌اند. پیشینه‌ی مبارزات دانشجویان علیه استبداد و اختناق و همچنین نقش دانشجویان و دانشگاه‌های ایران در مبارزه علیه

آیا جمهوری اسلامی "جام زهر" دیگری را خواهد نوشید؟

در هفته‌های اخیر روند پیشبرد سیاست هسته‌ای جمهوری اسلامی در مسیر متفاوت تری نسبت به گذشته قرار گرفته است. اگرچه سیاست کلی رژیم بر این بوده تا در مورد مسئله‌ی هسته‌ای، سیاست یکسانی را بازتاب دهد، اما با وجود این، تا پیش از یک سال گذشته پاره‌ای از افراد و یا جناح‌های درون رژیم اجازه داشتند، اندکی از نظرات متفاوت خود را در مورد موضوع هسته

ادامه تلاش برای جمع‌آوری آثار کامل مارکس و انگلس

در صفحه ۴

خلاصه‌ای از اطلاعیه های سازمان

در صفحه ۲

خلاصه ای از اطلاعیه های سازمان

دستگیری فعالان کارگری و صدور احکام اعدام و زندان برای مخالفین را محکوم می‌کنیم" عنوان اطلاعیه‌ای است که در ارتباط با دستگیری افشین شمس، صدور حکم اعدام سه فعال کرد، و فراخوانی عابد توانچه به زندان صادر شده است.

در این اطلاعیه آمده است:

وزارت اطلاعات و دستگاه قضایی حکومت اسلامی به پرونده‌سازی، دستگیری و صدور احکام زندان و اعدام برای فعالان جنبش‌های اجتماعی ادامه می‌دهند.

افشین شمس، از فعالان جنبش کارگری و عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری، توسط ماموران نیروی انتظامی دستگیر و روانه زندان "دستگرد" اصفهان شد.

همچنین، دیوان عالی کشور، حکم اعدام سه فعال کرد به نام‌های فرزاد کمانگر، علی حیدریان و فرهاد وکیلی را تأیید کرد. این سه تن توسط شعبه ۳۰ دادگاه انقلاب تهران به عنوان "مبارب" به اعدام محکوم شده بودند. "خبرگزاری دیده بان حقوق بشر کردستان" به نقل از وکیل آنان اعلام کرد که احکام اعدام، توسط دیوان عالی کشور تأیید شده است. عابد توانچه یکی از فعالان جنبش دانشجویی نیز به زندان فراخوانده شده است.

اطلاعیه در ادامه می‌افزاید:

صدور احکام زندان برای دانشجویان و احکام اعدام برای سه فعال کرد، جزئی از سیاست سراسری حکومت اسلامی برای مقابله با جنبش‌های اعتراضی است که علیه سرکوب و بی‌حقوقی سیاسی وسعت گرفته‌اند. از این رو فعالان دانشجویی، جنبش زنان و سایر جنبش‌های آزادیخواهانه بطور مداوم تحت پیگرد قرار می‌گیرند.

سازمان فدائیان (اقلیت) دستگیری افشین شمس فعال جنبش کارگری، به زندان انداختن عابد توانچه و صدور احکام اعدام برای فعالان کرد را بشدت محکوم می‌کند.

سازمان فدائیان (اقلیت) خواهان آزادی فوری و بدون قید و شرط کلیه زندانیان سیاسی، توقف پیگرد و دستگیری فعالان جنبش‌های اجتماعی و لغو احکام زندان و اعدام آنهاست.

روز ششم مرداد، اطلاعیه‌ای از سوی سازمان در محکومیت به دار آویختن بیست و نه تن در زندان اوین صادر شد. در این اطلاعیه گفته شده است:

سحرگاه امروز، یکشنبه ششم مرداد، ۲۹ تن در زندان اوین به دار آویخته شدند. اطلاعیه‌ی دادرسی عمومی تهران در این رابطه حاکی است که حکم اعدام این افراد در چارچوب طرح "امنیت اجتماعی" صادر شده است. بر اساس این اطلاعیه، افراد مذکور به جرم غارت و دزدی، استعمال مشروبات الکلی، نگهداری سلاح، خرید و فروش مواد مخدر و شرکت در نزاع و ایراد ضرب و جرح عمدی دستگیر و به عنوان مخل نظم عمومی به اعدام محکوم شده‌اند.

اطلاعیه در ادامه می‌افزاید:

حکومت اسلامی مسبب گسترش فقر، گرسنگی و مصائب اجتماعی است که امروز توده‌های مردم ایران با آن دست به گریبانند. گسترش جرائم اجتماعی نتیجه‌ی مستقیم سیاست‌های ارتجاعی حکومت اسلامی است و اعدام کسانی که قربانی نظام اجتماعی و اقتصادی حاکم‌اند، تأکید مجددی بر این واقعیت است که سرکوب و ددمنشی حکومت اسلامی مرزی نمی‌شناسد.

در پایان این اطلاعیه، سازمان فدائیان (اقلیت) صدور احکام اعدام و اجرای آن را شدیداً محکوم کرده است.

بن‌بست حکومت اسلامی، و تابوشکنی مذاکره با شیطان بزرگ

توده‌های ناآگاه، قادر نبود با "شیطان بزرگ" مناسبات دیپلماتیک برقرار کند. از این رو، طی سی سال گذشته مناسبات و بده و بستان‌های سیاسی با دولت آمریکا نیز با ریاکاری، مخفیانه و در پس پرده‌ای از شعارهای عوام‌فریبانه انجام گرفته است. از همین روست، که توافقاتی که برای اعلام آتش‌بس در جنگ هشت ساله با عراق، میان دولت آمریکا و حکومت اسلامی صورت گرفت، سال‌ها مخفی نگهداشته شد و مدت‌ها پس از سفر مکه‌فارلین به ایران، وقتی نشریات خارجی از این سفر پرده برمی‌دارند، حکومت اسلامی آن را انکار می‌کند و هاشمی رفسنجانی، اداره کننده‌ی مذاکرات، شیدادانه تلاش می‌کند چنین القا کند که مکه‌فارلین بدون هماهنگی با مقامات حکومت اسلامی به یکباره با انجیلی در دست به ایران آمده، ولی در ایران کسی حاضر به گفتگو با او نشده است.

حکومت اسلامی در طی سال‌های گذشته، با تغییر اوضاع منطقه که ناشی از لشگرکشی آمریکا و متحدانش به افغانستان و عراق است، در عین حال که بیشترین همکاری را با آمریکا داشته، تلاش کرده است از هرج و مرج ایجاد شده در عراق و افغانستان به نفع خود بهره بگیرد و نفوذ خود در این کشورها را افزایش دهد. رسوایی سیاست اشغالگرانه‌ی آمریکا در عراق و افغانستان زمینه ساز گسترش نفوذ جمهوری اسلامی در این منطقه بود.

حکومتی که در شرایط مشخصی در راستای منافع سرمایه‌داری جهانی به روی کار آورده شد، در اوضاع سیاسی دیگری به عاملی مزاحم و به مانعی در راه اجرای سیاست‌های آمریکا در منطقه تبدیل شده است. اکنون آمریکا و متحدان اروپایی آن، مهار حکومت اسلامی را پیش‌شرط غلبه بر اوضاع بحرانی خاورمیانه می‌دانند. از این رو، جدال بر سر پرونده‌ی هسته‌ای ایران در اساس جدالی است بر سر محدودی‌ی نفوذ و قدرت حکومت اسلامی در خاورمیانه.

اعمال فشار دولت‌های غربی به رهبری آمریکا بر جمهوری اسلامی، قطعنامه‌های شورای امنیت و تحریم‌هایی که تاکنون در دستور کار قرار گرفته و در صورت عدم توافق طرفین، بر شدت آن‌ها افزوده خواهد شد، حکومت اسلامی را در وضعیت خطیری قرار داده است. گسترش جنبش‌های اجتماعی در ایران، وخامت اوضاع اقتصادی و چشم‌انداز تحریم‌های سیاسی و اقتصادی گسترده‌تر، جمهوری اسلامی را در وضعیتی قرار داده است که هراسان از سرانجام کار، ناگزیر است به نحوی با آمریکا کنار بیاید. از این روست که سی سال بازی موش و گربه میان دولت آمریکا و حکومت اسلامی بر سر برقراری مناسبات سیاسی، به یکباره جهت دیگری به خود گرفت. حال، از محاسن مذاکره سخن گفته می‌شود و این بار، بر خلاف گذشته، فرمان انجام مذاکرات، بطور مستقیم از "بیت رهبری" صادر شد. خط قرمز حکومت اسلامی، به عبارت دیگر شرط اصلی که خامنه‌ای برای انجام مذاکره با ایران تعیین کرده، این است که آمریکا خیال براندازی حکومت را نداشته باشد. این خواست خامنه‌ای چند روز پس از سخنرانی

او، به زبان صریح توسط اطرافیان در مصاحبه با نشریات خارجی بطور مشروح بیان شد.

دولت آمریکا نیز در موقعیت کنونی راهی جز کنار آمدن با جمهوری اسلامی ندارد. گردابی که در عراق و افغانستان به دست آمریکا و ناتو ایجاد شده، عجلالتا ایجاد کنندگانش را در خود فرومی‌کشد. هر چند که دولت آمریکا بارها اعلام کرده در صورت لزوم با حمله‌ی نظامی به ایران، حکومت اسلامی را وخواهد داشت دست از ادامه‌ی غنی‌سازی اورانیوم بردارد اما حمله‌ی نظامی به ایران تنها می‌تواند اوضاع خاورمیانه را از این که هست، پیچیده‌تر کند. این امری است که دولت آمریکا نیز به آن واقف است.

شرکت معاون وزارت خارجه‌ی آمریکا در مذاکرات ژنو، نقطه‌ی آغاز این راه و برآیند موقعیت جمهوری اسلامی و آمریکا در لحظه‌ی کنونی است. هر دو طرف در این شرایط تلاش خواهند کرد امتیاز کمتری بدهند. هر دو طرف، تلاش می‌کنند از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا به نفع خود بهره‌برداری کنند. جمهوری اسلامی با این چشم‌انداز که باز هم زمان بیشتری بخرد و توافق قطعی را به پس از برگزاری

انتخابات ریاست جمهوری آمریکا موکول کند، و دولت بوش با این چشم‌انداز که از پیشنهاد مذاکره با حکومت اسلامی در سطح داخلی به نفع خود بهره بگیرد؛ از یکسو دمکرات‌ها را، که شعارشان در مقابل گرایش بوش به استفاده از ابزار نظامی، مذاکره‌ی بدون قید و شرط است، خلع سلاح کند و در صورت گردن ننهاند حکومت اسلامی به خواست آمریکا، و در صورتی که دمکرات‌ها انتخابات ریاست جمهوری را از آن خود کنند، دست آن‌ها را در پوست گردو بگذارد. در این صورت، حتا اگر او باما به ریاست جمهوری برسد، در عمل ناگزیر خواهد شد از شعارهای فعلی‌اش عقب‌نشینی کرده و سیاست استفاده از عملیات نظامی را در دستور کار قرار دهد.

جمهوری اسلامی در موقعیت کنونی، راهی جز برقراری مناسبات دیپلماتیک با آمریکا ندارد. نشست ژنو می‌تواند نقطه‌ی آغاز روند برقراری روابط دیپلماتیک با دولت آمریکا باشد. با این همه هنوز اختلافات حل‌نا شده متعددی وجود دارد که باید حل گردند.

طرح اقتصادی احمدی نژاد، چاره ساز بحران اقتصادی نیست

رسیده‌اند، می‌طلبید. اما نیروی زنده و فعال این تحول، طبقه انقلابی، نتوانست راه حلی را که این بحران طلب می‌کرد، به مرحله اجرا درآورد. شکست انقلاب و پیروزی ضد انقلاب، منجر به لاینحل ماندن تضادها و تداوم بحران اقتصادی گردید.

اکنون بورژوازی می‌بایست راه حل بورژوایی را برای غلبه بر بحران اقتصادی به مرحله اجرا درآورد. این راه حل نمی‌توانست جدا از شرایط سیاسی پس از قیام و سرنگونی رژیم شاه باشد. ویژگی این شرایط سیاسی تا اوائل دهه ۶۰، ادامه بحران سیاسی و تشدید مبارزه طبقاتی بود. طبقه کارگر گرچه نتوانسته بود در جریان انقلاب، ابتکار عمل را به دست گیرد و راه حل انقلابی خود را برای تغییر مناسبات اقتصادی به مرحله اجرا درآورد، اما به‌نحو روزافزونی فشار خود را برای خلع ید از سرمایه‌داران خصوصی و تملک دولتی کارخانه‌ها افزایش داده بود. علاوه بر این، با فرار گروهی از سرمایه‌داران بخش خصوصی، از هم گسیختگی اقتصادی افزایش یافته بود و دولت با تعداد زیادی از مؤسسات تولیدی و خدماتی روبه‌رو گردید که به حالت تعطیل و نیمه تعطیل در آمده بودند. در این شرایط، راه حل سرمایه‌داری دولتی برای مهار بحران اقتصادی در دستور کار قرار گرفت. معهداً، مادام که بحران سیاسی مدام ژرف‌تر می‌شد، این راه حل نمی‌توانست لاقابل منجر به تعدیل بحران اقتصادی گردد.

جمهوری اسلامی، با پورش گسترده و سرکوب و کشتار اوائل دهه ۶۰، سرانجام توانست، بر بحران سیاسی غلبه کند و جنبش‌های توده‌ای را به عقب براند. اما مانع دیگری برجای ماند و آن ادامه جنگ بود که منجر به از هم گسیختگی هرچه بیشتر اوضاع اقتصادی و عمیق‌تر شدن بحران اقتصادی گردید. در طول تمام این سال‌ها که حدوداً یک دهه را در بر گرفت، نرخ‌های رشد تولیدات داخلی نه فقط منفی بلکه سیر قهقرائی داشتند. راه حل سرمایه‌داری دولتی برای غلبه بر بحران اقتصادی با شکست کامل روبرو شده بود.

با پایان یافتن جنگ و آغاز دوره زمامداری رفسنجانی، سیاست اقتصادی موسوم به تعدیل در دستور کار طبقه حاکم قرار گرفت که تحت عنوان نئولیبرالیسم به سیاست اقتصادی بورژوازی جهانی و نهادهای بین‌المللی آن تبدیل شده بود. این سیاست که اساساً برای حل معضل اقتصادی جهان سرمایه‌داری، به زیان کارگران و به نفع بورژوازی به مرحله اجرا درآمد، در کوتاه مدت نتوانست حتا تحرکی به اقتصاد برخی از کشورهای جهان بدهد، اما در ایران نه تنها نتیجه‌ای ولو موقتی برای حل بحران به بار نیاورد، بلکه در دوره دوم ریاست جمهوری رفسنجانی منجر به چنان وضعیت وخیمی گردید که به ناگزیر اجرای برخی از طرح‌های این سیاست را متوقف ساختند.

در این دوره آمار و ارقامی در مورد رشد ۷ تا ۸ درصدی تولید ناخالص داخلی ارائه شد که ظاهراً حاکی از پایان مرحله رکود اقتصادی بود. اما با

فرض صحت این آمار، چنین نرخ رشدی برای اقتصادی که سال‌ها با نرخ رشد منفی مطلق روبرو بود، دلیلی بر پایان بحران نبود. علاوه بر این، بخش عمده این افزایش مربوط به خدمات بود که خود به عامل دیگری در تشدید رکود مزمن تولید در صنایع تبدیل گردید. سیاست اقتصادی دوران رفسنجانی بیش از هر چیز دلالتی و بورس‌بازی، افزایش غارت و ثروت اندوزی توسط طبقه حاکم و افزایش فقر، بیکاری و فلاکت برای توده‌های زحمتکش مردم بود. خصوصی سازی کارخانه‌ها و دیگر مؤسسات تولیدی، نه وسیله‌ای برای رونق و افزایش تولیدات، بلکه وسیله‌ای جدید برای رونق بورس بازی و دلالتی و بالنتیجه تعطیل فعالیت‌های تولیدی در بخشی از این مؤسسات گردید. آزاد سازی قیمت‌ها، به وسیله‌ای برای رونق تجارت انحصاری و واردات کالاها و خدمات گردید. فرجام این سیاست، نرخ تورم لاقابل ۵۰ درصدی، افزایش تعداد بیکاران به رقمی بالای ۵ میلیون نفر، گسترش فقر، گرسنگی، اعتیاد، فحشاء و فساد فراگیر در سرتاپای دستگاه دولتی بود.

شکست سیاست اقتصادی رفسنجانی برای غلبه بر بحران اقتصادی که پی‌آمد آن نیز بروز یک بحران سیاسی جدید و شورش‌ها و اعتراضات بود، چنان آشکار بود که خاتمی در دوره چهارساله اول ریاست جمهوری‌اش، مانده بود که چه باید بکند و کدام سیاست را ادامه دهد. سرانجام نیز راه دیگری جز این نیافت که به شکلی تعدیل شده، همان سیاست گذشته را ادامه دهد. لذا، نتیجه پیشاپیش روشن بود: جمهوری اسلامی راهی برای غلبه بر بحران اقتصادی ندارد.

به شکلی دیگر همین مسئله را در مورد احمدی نژاد نیز می‌بینیم. در دو، سه سال اول زمام‌داری‌اش هنوز مانده است که چه باید بکند. گرچه برنامه‌های ۵ ساله رژیم، پیشاپیش مشخص کرده است که جمهوری اسلامی راه دیگری جز ادامه همان سیاستی که رفسنجانی پایه‌گذار آن بود، ندارد، اما معضل احمدی نژاد هم، ولو در اوائل کارش، این بود که چگونه باید ادامه دهنده سیاستی باشد که با شکست روبه‌رو شده است. پس از آنکه خامنه‌ای رسماً از وی خواست که همان سیاست را پیگیرانه‌تر ادامه دهد و هرچه سریعتر باقیمانده کارخانه‌ها و دیگر مؤسسات تولیدی و خدماتی دولتی را به بخش خصوصی واگذار نماید و آزاد سازی قیمت‌ها را تکمیل کند، اکنون با سر و صدای تبلیغاتی، اجرای این سیاست را تحت عنوان "طرح بزرگ تحول اقتصادی" در دستور کار قرار داده است. البته ناگفته نماند که تا همین لحظه نیز در عمل بخشی از این طرح به اصطلاح تحول اقتصادی خود را به مرحله اجرا درآورده است. به گفته سرپرست وزارت اقتصاد، در طول دو، سه ماه گذشته حجم واگذاری مؤسسات تولیدی و خدماتی دولتی به سرمایه‌داران بخش خصوصی، برابر با ۱۳ سال گذشته بوده است. نتیجه دست به نقد آن هم برای کارگران، بیکاری گسترده‌تر، کاهش دستمزد

واقعی و محرومیت بسیاری از آنها از ابتدائی‌ترین حق و حقوق کارگری بوده است. آزاد سازی قیمت‌ها نیز در مورد برخی کالاها و خدمات نیز عملی شده و نتیجه دست به نقد آن هم برای توده‌های زحمتکش مردم، افزایش نرخ تورم به بالای ۳۰ درصد است. بانک مرکزی البته نرخ تورم را نزدیک به ۲۱ درصد و مقایسه دو ماه گذشته را نسبت به ماه‌های مشابه سال قبل ۲۵ درصد، اعلام کرده است.

احمدی نژاد با جاروجنجال تبلیغاتی و عوام‌فریبی می‌کوشد، ماهیت واقعی طرح اقتصادی خود و هدف آن را از چشم توده‌های مردم پنهان دارد. وی ادعا می‌کند که دولت همه ساله مبلغ ۹۲ هزار میلیارد تومان به عنوان یارانه بر کالاها و خدمات پرداخت می‌کند و چون این یارانه بین عموم جمعیت ایران، فقیر و غنی به یکسان تقسیم می‌شود، ناعادلانه است و قصد دارد یارانه را به صورت نقدی به افراد فقیر و کم درآمد جامعه بپردازد. محور تمام طرح وی در واقع همین به اصطلاح هدفمند کردن یارانه‌هاست. وی می‌گوید: " این کاری درست در جهت ایجاد عدالت و رونق دادن به اقتصاد کشور است."

مقدمتاً باید اشاره کنیم که مبلغ ۹۲ هزار میلیارد تومانی که احمدی نژاد به آن اشاره می‌کند و تمام بحث و فحش موافقان و مخالفان دولتی طرح، بر سر این مسئله است که تزیق آن به جامعه تورم زاست یا نه، اساساً موهوم و غیر واقعی است. دولت، آنچه‌ای که به عنوان یارانه بر تعداد محدودی از اساسی‌ترین کالاهای مصرفی روزمره مورد نیاز توده زحمتکش مردم می‌پردازد، مبلغ بسیار کوچکی از رقم ۹۲ هزار میلیارد تومانی است که احمدی نژاد اعلام کرده است.

اما وی این رقم را از کجا گیر آورده و به عنوان یارانه پرداختی جا می‌زند؟ از اینجا که دولت پیش خود فرض می‌کند که اگر مردم ایران هم همان بهایی را برای نفت، بنزین، گاز، آب، برق، حمل و نقل و از این قبیل می‌پرداختند که مثلاً مردم اروپا می‌پردازند، در آن صورت رقمی معادل چند ده هزار میلیارد تومان می‌شد، و چون بهای این کالاها و یا خدمات در ایران همان نیست که فرضاً در اروپا، پس مابه‌التفاوت را به حساب پرداخت یارانه می‌گذارد. در حالی که فرض مقایسه این دو، اساساً موهوم است. چرا که ارزش کالاها تولید شده در هر کشور، به ویژه وقتی پای محصولی نظیر نفت در میان باشد، یکی نیست و سطح درآمد و رفاه مردم کشورهای مختلف نیز تفاوت می‌کند. اگر قرار باشد متوسط قیمت جهانی کالاها در مورد نفت و مواد غذایی و پوشاک و غیره در ایران حاکم باشد، باید درآمد توده‌های زحمتکش مردم نیز همان باشد که در دیگر کشورها، کالاها به متوسط قیمت جهانی به فروش می‌رسند. در حالی که چنین نیست و هر کس می‌داند که یک کارگر اروپایی در پائین‌ترین سطح، دستمزد و مزایایش، ۵ تا ۶ برابر حداقل دستمزد در ایران است.

اما بپردازیم به اصل مطلب و هدف از هدفمند کردن یارانه‌ها. آنچه را که احمدی نژاد به عنوان پرداخت نقدی یارانه در جهت "ایجاد عدالت" از آن یاد می‌کند، نه به خاطر رفاه حال توده‌های زحمتکش، بلکه به منظور آزادسازی کامل و نهائی قیمت‌هاست. چون این به اصطلاح آزادسازی

ادامه تلاش برای جمع آوری آثار کامل مارکس و انگلس

روز پنجم ماه مه امسال، ۱۹۰ سال از روزی گذشت که کارل هاینریش مارکس در شهر ترییر، در ایالت راین پروس، چشم به جهان گشود. پس از خاتمه دوران دبیرستان، تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق، تاریخ و فلسفه، ابتدا در بن و سپس در برلین، پی گرفت. در سال های نوجوانی شاهد کشمکش خونین و قطعی در یکرشته از کشورهای قاره اروپا میان طبقات مرتجع مدافع نظم میرنده فئودالیسم و طبقات بالنده مدافع نظم سرمایه بود. در این اوضاع و زیر سایه سرنیزه حکومت مرتجع پروس بود که مارکس جوان پا به عرصه فعالیت اجتماعی و سیاسی گذاشت. خود ویژگی این عصر، که جایگزینی نظم نو با نظم کهنه و نضج و تثبیت اولی بود، تأثیری ژرف بر اندیشه های مارکس داشت. تأثیری چنان عمیق و گسترده که بررسی و شناخت تاریخ تا کنونی جوامع بشری و کشف قوانین پیچیده و غامض تحولات اجتماعی و نیروهای محرکه این تحولات را به هدف تمام زندگی وی بدل کرد. در سال ۱۸۴۴ در پاریس انگلس را ملاقات کرد، این دیدار سرآغاز رفاقتی عمیق، مبتنی بر اندیشه های مشترک گردید. رفاقتی که تا لحظه مرگ ادامه یافت.

مارکس و انگلس ضمن بررسی روند گذار از مناسبات کهنه و پوسیده فئودالی به مناسبات تولیدی سرمایه داری و درک قانونمندی های این دگرگونی، عوامل مؤثر در این جابجایی را با دقت کم نظیری مورد بررسی قرار دادند. سپس به تجزیه و تحلیل نظم نوین سرمایه داری پرداخته و با کشف تضاد های ذاتی این نظام، روند ظهور و سقوط آنرا تشریح نمودند. آنها در توده بی شکل مردمی که تنها نیروی کار خود را برای فروش داشتند، طبقه جدیدی را یافتند که با سرمایه داری پا به عرصه وجود گذاشته و تولید و باز تولید این مناسبات بر دوش آن بود. این طبقه را، که تنها در صورت استثمار توسط سرمایه داران حق زنده ماندن داشت، "گور کن" نظم مبتنی بر کار مزدوری خوانده و تلاش برای کشف و تدوین جهان بینی انقلابی این طبقه با هدف دگرگونی تمام نظم موجود را تا آخرین لحظه حیات متوقف ساختند.

مارکس در نوشته های خود در دهه ۵۰ قرن ۱۹، ضمن بررسی چگونگی روند تغییر صورت بندی اجتماعی از کهنه به نو، به توضیح و تشریح روند گذار از فئودالیسم به سرمایه داری و سپس از جامعه طبقاتی سرمایه داری به جامعه بی طبقه کمونیستی پرداخت. خطوط عمده این نحوه نگرش مادی به روند تحولات تاریخی در "دستنویس های پاریس"، "ایدئولوژی آلمانی" و "فقر فلسفه" بیان شد. در این نوشته ها پس از بررسی داهیهان صورت بندی های اقتصادی-اجتماعی تا کنونی جوامع بشری و نقش عامل ذهنی و آگاهی انسان ها در ایجاد و تغییر آن ها، به بررسی عوامل عینی و مستقل از اراده طبقه حاکم یا تحت ستم در روند شکل گیری و تحقق تحولات اجتماعی پرداخت. حاصل تحقیق و جستجوی عظیم او پیرامون ماهیت شالوده مادی زندگی اجتماعی در نوشته های وی در باره

اقتصاد سیاسی از جمله "نقد اقتصاد سیاسی"، "نتیجه بلا واسطه روند تولید"، "سرمایه"، "خطوط عمده نقد اقتصاد سیاسی" و "تئوری های ارزش اضافی" به نگارش درآمد که یکی از پرارزش ترین دستاوردهای علمی تاریخ بشر است.

حاصل یک عمر تلاش عظیم علمی و انقلابی او و هم‌رزمش، فردریش انگلس، تسلیح طبقه بالنده تاریخ، طبقه کارگر، به یک مجموعه فکری و جهان بینی بود که هدف آن نه تسلیم و کرنش در برابر نظم موجود، بلکه نقد نظری و تغییر عملی-انقلابی مناسباتی بود که پایه آن استثمار غیر است. ارزش عظیم تاریخی و تئوریک این دستگاه فکری و جهان بینی آن بود که، به رسم فلاسفه، صرفاً به تفسیر جهان موجود نماند بلکه راه و روش تغییر انقلابی شرایط عینی را پیش روی سازندگان آینده نهاد. مارکس و انگلس به طبقه کارگر آموختند که برای رهائی از مصائب نظم طبقاتی موجود و برای برپائی جامعه ای در شان انسان، راهی جز آگاهی و عمل انقلابی در پیش رو نیست. آنها به کارگران آموختند که "تئوری" تنها با عمل و حین عمل است که می تواند به نیروی مادی برای تغییر بدل گردد.

بنیانگذاران سوسیالیسم علمی می بایستی راه دشواری را در این مسیر پشت سر می گذاشتند. آنها با سلاح برنده نقد علمی خود، مخروط تاریخ را این بار بر قاعده آن استوار کردند. حاصل این تلاش، گنجینه نظری پرارزش و بی نظیری بود که گرد آوری و انتشار آن از همان آغاز به یکی از وظایف مهم جنبش کارگری و کمونیستی تبدیل شد.

این کار، اما از همان آغاز با دشواری های بی شماری روبرو بود. شاید اگر مارکس و انگلس تنها در محیط های دانشگاهی دست به تحقیق و بررسی تاریخ زده و هیچ گاه برای تحقق "تئوری" های خود به "عمل انقلابی" روی نمی آوردند، کار جمع آوری و انتشار آثار آنان با مشکلی روبرو نمی شد. اما، واقعیت همان بود که انگلس بر مزار مارکس گفت: "مارکس پیش از آنکه یک نظریه پرداز باشد، یک انقلابی بود" و به همین دلیل هم او و هم‌رزمش بیش از نیمی از عمر خود را در تبعید سیاسی به سر برده و بارها از سوی دولت های مرتجع اروپا تحت پیگرد قرار گرفتند. برای مثال دشواری کار تا آنجا بود که به دلیل فشار پلیس و سانسور مطبوعات انقلابی هیچ ناشری حاضر به چاپ نوشته پر ارزش "ایدئولوژی آلمانی"، نشد و همانطور که مارکس بعدها نوشت این دستنویس در انتظار چاپ به "طیب خاطر به انتقاد جوده موش ها سپرده شد". این نوشته و یکرشته از آثار بنیادین مارکس دهها سال پس از مرگ وی بود که برای نخستین بار روی انتشار به خود دیدند. به رغم

شرایط دشوار و وقفه هایی که پیش آمده است، کار جمع آوری و نشر مجموعه آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی تا به امروز ادامه یافته است.

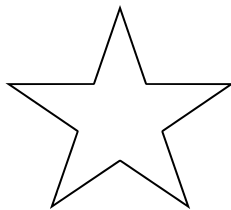
نخستین تلاش در این زمینه به اواخر سال های ۱۸۴۰ باز می گردد. پس از شکست انقلابیات سال های ۴۹ - ۱۸۴۸ در اروپا، لزوم ارزیابی از اوضاع جدید و ریشه یابی علل و عوامل شکست قیام های توده ای کارگران، مبارزه نظری را میان گروه بندی های گوناگونی که خود را سوسیالیست و کمونیست می خواندند، شدت بخشید. در این شرایط "مجمع بین المللی کارگران" و "اتحادیه کمونیستها" تصمیم به انتشار مجموع نوشته های مارکس گرفتند. بر اساس طرح اولیه، این مجموعه شامل دو جلد و هر جلد حدود ۴۰۰ صفحه بود. از این مجموعه، تنها یک جلد در ۸۰ صفحه انتشار یافت و باقی نسخه های دست نویس نوشته های مارکس، به علت دستگیری ناشر، به چنگ پلیس سیاسی حکومت پروس افتاد. تلاش بعدی برای گردآوری و نشر آثار مارکس به دوران پس از مرگ وی باز می گردد. انگلس در نامه ای نوشته بود که قصد جمع آوری و انتشار آثار کامل مارکس را دارد. اما کار تدوین دستنویس های مارکس و انتشار جلد های دوم و سوم "سرمایه" دیگر فرصتی برای وی نگذاشت که این تصمیم خود را عملی سازد. در اوایل سالهای ۱۹۰۰ حزب سوسیال دموکرات آلمان تصمیم به انتشار کامل آثار مارکس گرفت. در فاصله بین سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۱۷ شماری از نوشته های مارکس توسط موسسه انتشاراتی این حزب به چاپ رسید. این مجموعه از جمله شامل "تئوری های ارزش اضافی" بود که در سه جلد توسط کارل کائوتسکی تنظیم شده بود. حزب سوسیال دموکرات آلمان در این مدت ۱۲ جلد از آثار مارکس را به چاپ رساند. در سال ۱۹۱۳ و پس از سر آمدن مدت ۳۰ ساله حق طبع و نشر آثار مارکس، عده ای از مارکسیستهای جوان اطریشی با همکاری داوید ریازانوف، مارکس شناس برجسته روسی، طرحی را برای جمع آوری و انتشار آثار مارکس تهیه نمودند. هر چند این تلاش بی نتیجه ماند، اما به دلیل همکاری نزدیک و مستمر مارکس و انگلس و دشواری تمیز نوشته های این دو در یکرشته موارد، طرح پیشنهادی تهیه مجموعه آثار مارکس و انگلس را به جای گردآوری نوشته های مارکس در دستور کار قرار داد. با سرکوب قیام کارگران آلمان در سال ۱۹۱۸ و تسلط ارتجاع، تلاش حزب سوسیال دموکرات آلمان برای گردآوری و چاپ کامل آثار مارکس و انگلس نیمه تمام ماند. در پی دستگیری شماری از فعالین حزب سوسیال دموکرات آلمان، مرکز تهیه و انتشار مجموعه آثار مارکس و انگلس از آلمان به جمهوری جوان سوسیالیستی شوروی منتقل شد. لنین مسئولیت تدوین طرح جدیدی برای جمع آوری و انتشار مجموعه کامل آثار مارکس و انگلس را به عهده داوید ریازانوف، مارکس شناس برجسته روسی، گذاشت. این طرح، که در سال ۱۹۲۴ به تصویب

ادامه تلاش برای جمع آوری آثار کامل مارکس و انگلس

توضیحات تکمیلی گروه نویسندگان ویراستارگام بزرگی در ترسیم شرایط اجتماعی و سیاسی این دوره از تاریخ جنبش کارگران جهان خواهد بود. این گروه شامل ۳۵ جلد است که تا کنون ۱۲ جلد آن به چاپ رسیده است.

چهارمین گروه شامل یادداشت‌های مستقیم از کتاب‌ها، جزوات و مقالات دیگر نویسندگان و یادداشت‌های شخصی مارکس و انگلس پیرامون نوشته‌های دیگران است. بخش وسیعی از مطالب این گروه برای نخستین بار است که به چاپ می‌رسد. اولین جلد منتشر شده از چهارمین گروه مجموعه آثار مارکس و انگلس، شامل کتاب‌ها و نوشته‌های کتابخانه‌های شخصی آنها است. برای مثال، کتابخانه شخصی انگلس، شامل ۱۴۵۰ جلد کتاب بوده که منبع اصلی تهیه مقالات مارکس و انگلس در زمان همکاری با روزنامه "نیویورک تریبون" بوده است. علاوه بر این در این جلد، تمام یادداشت‌ها و حاشیه نویسی‌های این دو در کتاب‌های مختلف آمده است. از ۳۲ جلدی که در این گروه باید به چاپ برسد، تا کنون ۱۰ جلد به چاپ رسیده است.

طبق پیش‌بینی آخرین طرح گردآوری و نشر مجموعه آثار مارکس و انگلس، کارنشر تمامی ۱۱۴ جلد این مجموعه تا سال ۲۰۲۵ میلادی خاتمه خواهد یافت. اگر مشکلاتی در روند کار رخ ندهد و این پیش‌بینی سرانجام به واقعیت تبدیل شود، برای نخستین بار پس از گذشت نزدیک به صد و پنجاه سال از مرگ مارکس، مجموعه کامل اندیشه و نظرات بنیانگذاران سوسیالیسم علمی در دسترس همگان خواهد بود. شاید گفته شود که این تلاش عمدتاً محدود به محیط‌های آکادمیک و دانشگاهی بوده و کمتر کارگر و یا کمونیستی است که بتواند یا ضروری باشد که تمام این مجموعه عظیم را مطالعه و بررسی کند، اما این واقعیت چیزی از ارزش کار گردآورندگان این مجموعه آثار و نشر تمام آنچه که زمانی از اشاره قلم بنیانگذاران سوسیالیسم علمی گذشته است، کم نخواهد کرد. این منبع عظیم از دانش سیاسی و علم مبارزه طبقات به ویژه در شرایط کنونی که نیاز روزافزون به تربیت و پرورش رهبران کارگران مسلط به دیدگاه‌های علمی مارکس، انگلس و لنین را نشان می‌دهد، حائز اهمیت جدی‌ست. این نیاز جنبش جهانی طبقه کارگر است و به گواه تاریخ بی‌پاسخ نخواهد ماند. تمام کسانی که برای جوابگویی به این ضرورت، پا به میدان مبارزه می‌گذارند، در مجموعه آثار مکتوب مارکس و انگلس منبع عظیمی از آگاهی و دانش طبقاتی را خواهند یافت که ستاره راهنمای آنها در فراز و نشیب مبارزه طبقات خواهد بود.



داشت، در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ "بنیاد بین المللی مارکس و انگلس" با هدف جمع‌آوری و نشر مجموعه آثار این دو تشکیل شد. به این ترتیب، تلاش دیگری برای تهیه و نشر آثار مارکس و انگلس آغاز گردید. طرح جدید، در ابتدا شامل ۱۶۴ جلد بود که باید در چهارچوب همان ۴ گروه بندی طرح ریزانوف تهیه می‌شد، اما بعداً این تعداد به ۱۱۴ جلد کاهش یافت. اولین گروه در این مجموعه شامل تمام مقالات، دستنوشته‌ها، طرح‌ها، یادداشتها، حاشیه نویسی‌های مارکس و انگلس در عرصه فلسفه، اقتصاد، تاریخ و سیاست است. در این گروه تمام نسخه‌های این نوشته‌ها به زبان اصلی و ترجمه‌هایی که به تأیید مارکس و انگلس رسیده‌اند به چاپ رسیده است. علاوه بر این، این گروه شامل مقالات فعالین سوسیالیست هم عصر مارکس و انگلس است که در نقاط مختلف جهان مقالاتی را با یاری و راهنمایی این دو به چاپ رساندند. اولین گروه مجموعه آثار کامل مارکس و انگلس شامل ۳۲ جلد است که تا کنون ۱۷ جلد آن به چاپ رسیده است.

دومین گروه در مجموعه آثار فوق شامل تمام دستنوشته‌ها، یادداشتها و طرح‌های مربوط به تهیه کتاب "سرمایه" است. در این گروه تمام نسخه‌های به چاپ رسیده سرمایه به زبان‌های مختلف، پیشگفتارها و نسخه‌های ترجمه شده‌ای که مورد تأیید مارکس و انگلس بوده، به چاپ رسیده و خواهد رسید. در این گروه، یادداشت‌های اقتصادی مارکس در فاصله سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۵، که هسته مرکزی بخش‌های بعدی کتاب سرمایه در جلد دوم و سوم را تشکیل می‌دهد، برای نخستین بار به چاپ رسیده است. این گروه شامل ۱۵ جلد است که ۱۴ جلد آن تا کنون به چاپ رسیده است. آخرین جلد از مجموعه این گروه در ۱۷۵۰ صفحه در آوریل امسال به چاپ رسید. در این جلد برای نخستین بار دستنوشته‌های مارکس در ۵۲۰ صفحه، که انگلس پس از تنظیم آنها موفق به چاپ جلد دوم و سوم سرمایه شد، به چاپ رسیده است.

سومین گروه مجموعه آثار مکتوب مارکس و انگلس، شامل مکاتبات آنها است. این مکاتبات، شامل کلیه نامه‌ها و تلگراف‌های این دو به زبان اصلی است. این مجموعه تنها شامل نامه نگاری میان مارکس و انگلس نبوده بلکه مکاتبات آنها با دیگر فعالین سوسیالیست هم عصر خود را نیز در بر می‌گیرد. در این گروه برای نخستین بار تمام نامه‌های رسیده به مارکس و انگلس به ترتیب تاریخ و با توضیحات ویراستاران به چاپ خواهد رسید. علاوه بر این مکاتبات تمام فعالین سوسیالیست، که با راهنمودهای مارکس و انگلس و از سوی آنان با دیگر فعالین کارگری در تماس و ارتباط بوده‌اند، در این مجموعه خواهد آمد. به این ترتیب توالی تاریخی این مکاتبات و

کنگره کمینترن رسید، شامل مجموعه جدیدی در ۴ گروه بندی و ۴۰ جلد بود. اما این تلاش هم با قدرت‌گیری حزب نازی در آلمان، مرگ لنین و انتخاب استالین به رهبری حزب بلشویک با مشکلات متعدد و گوناگون مواجه و سرانجام متوقف شد. ممنوعیت فعالیت کمونیستها از سوی نازی‌ها در آلمان، اختلاف استالین با ریزانوف و اخراج وی از حزب بلشویک، کار جمع‌آوری و انتشار آثار مارکس و انگلس را به کلی به تعطیل کشاند. به این ترتیب تا اواخر سال‌های ۱۹۳۰، تنها ۱۶ جلد از آثار مارکس و انگلس، از جمله دستنوشته‌های مربوط به "سرمایه" تحت عنوان "گروندریسه"، برای نخستین بار و پس از نزدیک به ۶۰ سال از مرگ مارکس در مسکو به چاپ رسید.

در اوایل سال‌های ۱۹۶۰، بار دیگر جمع‌آوری و انتشار کامل آثار بنیانگذاران سوسیالیسم علمی در دستور کار قرار گرفت. مسئولیت این کار به موسسه مارکسیسم - لنینیسم وابسته به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی در مسکو و انستیتوی مارکسیسم - لنینیسم وابسته به حزب متحد سوسیالیست جمهوری دموکراتیک آلمان در برلین شرقی واگذار شد. اولین جلد از مجموعه جدید، در سال ۱۹۷۵ انتشار یافت. بر اساس طرح مشترک این دو موسسه، باید تا سال ۲۰۰۰، مجموعه آثار مارکس و انگلس در ۱۰۰ جلد به چاپ می‌رسید. این طرح در نیمه راه تغییر یافت و به دلیل دستیابی به دستنوشته‌های جدید، تعداد کتاب‌های این مجموعه افزایش یافت. این بار به نظر می‌رسید که کار جمع‌آوری و انتشار آثار مارکس و انگلس با موفقیت به پایان برسد. اما تحولات اوضاع بین‌المللی در اواخر سال‌های ۱۹۸۰ و تغییرات ناشی از فروپاشی کشورهای بلوک شرق، بار دیگر کار نشر آثار مارکس و انگلس را متوقف ساخت. با انحلال موسسات مارکسیست - لنینیست وابسته به احزاب حاکم در شوروی و آلمان شرقی، صد‌ها محقق که دست‌اندر کار جمع‌آوری آثار مارکس و انگلس بودند از کار اخراج شده و هر گونه فعالیت در این عرصه با وقفه‌ای طولانی روبرو شد. با این همه بر مبنای همان طرح، انتشارات پروگرس در شوروی با همکاری دو موسسه انتشاراتی در انگلیس و آمریکا از ۱۹۷۵ مبادرت به انتشار مجموعه آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی نمود. در سال ۲۰۰۵ انتشار این مجموعه نسبتاً کامل از مهم‌ترین آثار مارکس و انگلس در ۵۰ جلد پایان یافت.

به ابتکار "موسسه بین‌المللی تاریخ اجتماعی آسترادام"، که نسخه اصلی شمار زیادی از نوشته‌های مارکس و انگلس را در آرشیو خود دارد و از سال‌های ۱۹۷۰ با موسسات مارکسیست - لنینیست در مسکو و آلمان شرقی در زمینه جمع‌آوری و انتشار آثار مارکس و انگلس همکاری

یک تحلیل و جمع‌بندی از جنبش دانشجویی

کمونیستی و انقلابی در میان دانشجویان، چنان بیم و هراسی در دل مرتجعین اسلام‌گرا ایجاد نمود که جمهوری اسلامی به محض استقرار، یکی از مهم‌ترین و نزدیک‌ترین اهداف خود را سرکوب جنبش دانشجویی قرار داد. ارتجاع اسلامی با سازماندهی ضدانقلاب فرهنگی در سال ۵۹، به سرکوب خونین جنبش دانشجویی متوسل شد. ده‌ها دانشجو کشته، صدها تن دستگیر و روانه زندان شده و هزاران تن دیگر از دانشجویان و اساتید مترقی و چپ و سوسیالیست، تصفیه و اخراج شدند.

جمهوری اسلامی بر این خیال عبث بود که با یورش وحشیانه به دانشجویان و قلع‌و‌قمع و بستن دانشگاه‌ها و با تشدید سرکوب و گسترش اختناق در مقیاس کل جامعه، جنبش آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه دانشجویان را برای همیشه نابود ساخته است. دانشگاه‌ها، با اعمال کنترل شدید پلیسی، گزینشی کردن و سهمیه‌بندی دانشجویان و اعزام شمار زیادی از عناصر وابسته یا نزدیک به رژیم به درون آن، بازگشایی شد. ارتجاع اسلامی تلاش نمود دانشگاه را از هر نظر تحت کنترل خود بگیرد. انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت که از درون ضد انقلاب فرهنگی سر بر آورده بودند، ارگان‌های جاسوسی و بازوی حاکمیت در محیط دانشگاه بودند. بدیهی بود که این ابزارها که وسیله حفظ سلطه خفقان و تشدید آن در دانشگاه بودند، نتوانند مانع آگاهی و مبارزه‌جویی دانشجویان شوند. این‌ها چشم و گوش‌های رژیم در دانشگاه بودند اما نمی‌توانستند چشم و گوش دانشجویان را ببندند. بی‌سبب نیست که جمهوری اسلامی ده سال پس از "انقلاب فرهنگی" اش، یعنی در سال ۶۹ و به منظور تشدید بیش از پیش فضای خفقان و سرکوب، بسیج دانشجویی را سازمان می‌دهد و یک دهه و نیم بعد از قلع‌و‌قمع دانشگاه‌ها و "اسلامیزه" کردن آن زمان بازگشایی، تازه خامنه‌ای در سال ۷۵، خواهان "اسلامی کردن" دانشگاه می‌شود. این مسائل بیان‌گر چیز دیگری نبود جز این که، شعله مبارزات دانشجویی دوباره زبانه کشیدن آغاز کرده است و جنبش دانشجویی به رغم تمام سرکوب‌های وحشیانه و ترفندهای اسلامی، آرام‌آرام دوباره سر بلند کرده است.

دانشگاه در این سال‌ها آبستن حادثه است. نارضایتی در میان دانشجویان و در کل جامعه به شدت افزایش یافته و مترام شده است. انتخابات ریاست جمهوری در خرداد سال ۷۶ و نتایج سیاسی متعاقب آن، تغییر و تحولاتی در تناسب قوای جناح‌های رقیب در حاکمیت بیبار آورد. این تحولات و نتایج سیاسی آن، جنبش دانشجویی را با تحركات نوینی روبرو ساخت. جناح خاتمی و مدافعان اصلاحات سیاسی در چهارچوب نظم موجود، آشکارا بر مداخلات و نفوذ خود در دانشگاه افزودند و دفتر تحکیم وحدت به ابزار دست این جناح تبدیل گردید. با وجود آن که جنبش وسیع دانشجویی در این دوره عموماً خودانگیخته است و یا رهبری آن در دست دفتر

تحکیم وحدت قرار دارد، اما در جریان عمل مبارزاتی، این جنبش پیوسته رادیکال‌تر می‌شود. اگر چه دانشجویان چپ رادیکال و سوسیالیست مبتکر طرح شعارهای رادیکال در درون جنبش دانشجویی می‌باشند، اما این دانشجویان، در این مقطع هنوز به صورت یک فراکسیون متمایز متشکل نشده‌اند و حضور آن‌ها در جنبش اعتراضی دانشجویان پراکنده است. این دانشجویان علاوه بر تلاش به منظور انسجام خویش و برای حضور مستقل و متشکل، می‌کوشند از تضادهای حکومتی به نفع مطالبات دانشجویی استفاده کنند، شعارهای خود را به میان توده دانشجویان ببرند، فضای مبارزاتی علیه حکومت را گسترش دهند و جنبش دانشجویی را رادیکالیزه نمایند. طی دو سال اول ریاست جمهوری خاتمی، بر اعتراضات و اعتصابات دانشجویی مدام افزوده می‌شود. فضای دانشگاه به فضایی کاملاً ضد ولایت فقیه تبدیل می‌شود. دانشجویان چپ و سوسیالیست، بر نفوذ خود در میان دانشجویان می‌افزایند و شعارهای رادیکال را در میان توده دانشجویان می‌گسترانند و جدی‌تر از گذشته در صدد ایجاد تشکل‌های مستقل خود بر می‌آیند. تیر رژیم برای خاموش ساختن صدای دانشجو، به سنگ می‌خورد. جنبش دانشجویی در برابر چشم چشم و گوش‌های رژیم، پیوسته رشد یافته و رادیکال‌تر می‌شود. در هراس از همین رشد و رادیکالیسم جنبش دانشجویی ست که سال ۷۷ طرح گسترش بسیج دانشجو در مجلس به تصویب می‌رسد و از پی آن، خفقان و میلیتاریسم در دانشگاه باز هم تشدید می‌شود. بدین ترتیب، سرکوب خشن‌تر جنبش دانشجویی، پایان دادن به تلاش دانشجویان چپ و سوسیالیست برای انسجام و برپایی تشکل‌های مستقل دانشجویی، بالا بردن پرچم ولایت فقیه در دانشگاه و ایجاد رعب و وحشت در دانشگاه و در کل جامعه تدارک دیده می‌شود. در همین سال است که قتل‌های زنجیره‌ای به راه می‌افتد. ۱۸ آذر محمد مختاری و ۱۹ آذر محمدجعفر پوینده ربوده می‌شوند و به قتل می‌رسند. افزون بر این، بخش قابل توجهی از دانشجویان به دلیل نداشتن تجربه سیاسی، نسبت به خاتمی و اصلاحات وی هنوز دچار توهم‌اند و دفتر تحکیم وحدت، این توهم را دامن می‌زند. موضوعی که در آن مقطع یکی از معضلات بزرگ جنبش دانشجویی و موجب کندی پیشرفت آن است. با این وجود، هیچ یک از این موانع و هیچ کدام از طرح‌ها و ترفندهای رژیم، مانع اعتلاء بیشتر و رادیکالیزه‌تر شدن جنبش دانشجویی نمی‌شود. با اعتلاء بیشتر و رادیکالیزه‌تر شدن جنبش، نفوذ و قدرت گرایش چپ و سوسیالیست در درون جنبش دانشجویی نیز افزوده می‌شود. ایده‌ی استقلال تشکل‌های دانشجویی فراگیر و شعارها، از حدود مورد نظر دفتر تحکیم وحدت، بسیار فراتر می‌رود و جنبش دانشجویی گام‌هایی به جلو بر میدارد. ندهای آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه دانشگاه، سرانجام به خروشی رعدآسا و قیام ۱۸ تیر تبدیل می‌شود.

با ۱۸ تیر جنبش دانشجویی وارد مرحله کیفی‌تاً نوینی می‌شود. دانشجویان با طرح شعارهای مستقیم علیه دستگاه روحانیت و سران آن و با انجام تظاهرات، راهپیمایی و سنگربندی خیابانی که با حمایت‌های مستقیم و غیرمستقیم توده‌های

مردم همراه می‌شود، کلیت رژیم را به چالش می‌کشند. وقتی که خاتمی به ریاست جمهوری برگزیده شد، تمام تلاش توجیه‌گران نظم موجود بر این بود که خاتمی و جناح وی را تافته‌ای جدا بافته از کل حاکمیت معرفی کنند و مبارزات مردم را نیز به مبارزه علیه یک جناح و برای نفی ولایت فقیه محدود سازند. در درون جنبش دانشجویی نیز تمام تلاش دفتر تحکیم وحدت، شعارها و مطالبات آن، در همین چارچوب بود. مخالفت آن صرفاً به مخالفت با "تمامیت" خواهی یک جناح و خواست آن در نهایت به محدود ساختن اختیارات ولی فقیه از طریق تغییر قانون اساسی خلاصه می‌شد. تمام سعی و سیاست دفتر تحکیم وحدت این بود که از جنبش دانشجویی به نفع این جناح بهره‌برداری کند، این جنبش را به حمایت از جناح خاتمی بکشاند و به ابزار دست آن تبدیل نماید.

اما جنبش دانشجویی، از این مرحله گذر نموده بود. تلاش دفتر تحکیم وحدت برای محدود ساختن اعتراض دانشجویان در چهار دیواری کوی و محیط دانشگاه و برای ممانعت از تسری آن به خیابان‌ها و به سایر اقشار مردم، با شکست روبرو شده بود. اعتراض دانشجویان، اعتراض علیه همه جناح‌ها و قیام تیر ماه، قیامی علیه کلیت رژیم بود. رادیکالیسم جنبش دانشجویی، موانعی از این دست را پس زده بود. دفتر تحکیم وحدت که پیش‌تر از این نیز با دفاع از حکومت اسلامی و قانون اساسی در نزد بسیاری از دانشجویان، رسوا و بی‌آبرو گشته و آزادی‌خواهی دروغین آن نیز برملا گشته بود، اکنون که جنبش دانشجویی، شعارها و رادیکالیسم آن به مرحله پیشرفته‌تری گذر نموده بود، دیگر نه فقط نمی‌توانست این جنبش را کنترل و منحرف نماید و یا به زیر رهبری و هژمونی خود بکشاند، بلکه می‌بایستی میان حاکمیت، اعم از جناح خامنه‌ای یا خاتمی دانشجویان، یکی را انتخاب کند. دفتر تحکیم وحدت نیز - همانطور که خاتمی هم عمل کرد - در ایستادن کنار حاکمیت، و در برابر دانشجویان تردید به خود راه نداد. شرایط اعتلاء، مطالبات و شعارهای دانشجویان علیه کلیت حاکمیت و رادیکالیسم جنبش دانشجویی به مرحله‌ای رسیده بود، که دفتر تحکیم وحدت بنا به ماهیت خود باید در برابر آن می‌ایستاد. زمانی که خاتمی به عنوان یک مرتجع و سرکوبگر دست در دست خامنه‌ای فرمان سرکوب وحشیانه دانشجویان و مردمی که به آن‌ها ملحق شده بودند را صادر نمود، او در همان حال فرمان نابودی توهم به اصلاحات در چهارچوب نظم موجود را نیز صادر کرده بود.

جنبش رادیکال و مستقل دانشجویی در این مرحله است که با عبور از این‌ها و جدا کردن صف خود از صف تمام وابستگان به رژیم و سازش‌کاران و نیمه‌راهان، گام مهم دیگری به جلو بر می‌دارد. با وجود آن که قیام دانشجویی ۱۸ تیر به وحشیانه‌ترین شکلی سرکوب شد و به دنبال آن اختناق و سرکوب در دانشگاه بیش از پیش تشدید گردید، اما اعتراضات دانشجویی در سال‌های بعد از آن نیز ادامه یافت. هر چند به جز تظاهرات خرداد سال ۸۲ که ده روز پیاپی ادامه یافت، اعتراضات دانشجویی عموماً در شکل اعتصاب و تجمع و راهپیمایی در درون دانشگاه محدود

یک تحلیل و جمع‌بندی از جنبش دانشجویی

شد، اما گرایش چپ و سوسیالیست درون جنبش دانشجویی، قوی‌تر و پرنفوذتر از گذشته ظاهر شد. اعتراضات دانشجویی صرف‌نظر از کمیت آن، از لحاظ کیفی و سطح شعارها و جهت‌گیری‌ها، همچنان سیر پیشرفت و تکامل را می‌پیمود. بعد از تیر ۷۸، معضل جنبش دانشجویی، توهم نوده‌های دانشجویان نسبت به اصلاح‌طلبان و تشکل‌های وابسته به آن‌ها نیست. این موضوع را ۱۸ تیر برای همیشه حل کرد. مشکل این است که دانشجویان هنوز خود را در تشکل‌های مستقل خود سازماندهی نکرده‌اند. هرچند در این مقطع از نفوذ تحکیم وحدت در میان دانشجویان به شدت کاسته شده است، اما این جریان، با دعوت از دانشجویان به عدم "افراط گرایی" کماکان در برابر گرایش رادیکال و چپ جنبش دانشجویی سنگ‌اندازی و خراب‌کاری می‌کند. در سال‌های آغازین دهه هشتاد که با انزوا و تشتت تشکل‌های وابسته به جناح‌های حکومتی همراه است، دانشجویان چپ و سوسیالیست نیز در پراکندگی به سر می‌برند و تشکل‌های مستقل دانشجویی نیز هنوز از حد نطفه‌بندی فراتر نرفته است.

به‌طور خلاصه جنبش دانشجویی از تیر ۷۸ تا سال ۸۴ و پایان ریاست جمهوری خاتمی، به رغم افت و خیزهایش، پیوسته مسیر تکامل خود را طی کرده است. نفوذ گرایش چپ و سوسیالیستی در درون آن تقویت گشته و نطفه تشکل‌های مستقل دانشجویان چپ و سوسیالیست نیز در همین دوره است که بسته می‌شود. در برابر این روند، نفوذ تحکیم وحدت در میان دانشجویان بدون آن که به‌کلی از بین رفته باشد، بیش از پیش کاهش یافته و تضعیف می‌شود. مجموعه‌ای از توجیه‌گران نظم موجود مانند "لیبرال" - مذهبی‌ها، گرایش‌های مانند جمهوری‌خواهان و سلطنت‌طلبان، در وحشت از نفوذ روزافزون چپ و اندیشه‌های سوسیالیستی در دانشگاه و در میان دانشجویان، دست در دست تحکیم وحدت، علیه گرایش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی به صف می‌شوند و کمر به نابودی آن می‌بندند.

گزینش احمدی‌نژاد به ریاست جمهوری در سال ۸۴ و تشکیل کابینه نظامی - امنیتی، تشدید و گسترش خفقان و سرکوب در تمامی عرصه‌های جامعه را در پی داشت. اقدامات سرکوبگرانه علیه دانشجویان بیش از پیش تشدید گردید. بسیج و ارگان‌های جاسوسی - امنیتی و شبه نظامی در دانشگاه، دامنه ارعاب و پی‌گرد و تهدید دانشجویان را افزایش دادند. در کنار تصفیه و اخراج شمار زیادی از اساتید دانشگاه، احضار دانشجویان به کمیته‌های انضباطی و حراست افزایش یافت. ده‌ها دانشجو از تحصیل محروم و اخراج شدند، ده‌ها تن دیگر به زندان افتاده و شکنجه و تهدید به ترور و اعدام شدند. رژیم جمهوری اسلامی پنهان نکرد که در صدد اجرای "انقلاب فرهنگی" دوم است تا "غائله" دانشجویی را برای همیشه بخواباند!

با این وجود و علی‌رغم تمام سرکوب‌ها و تداوم

تبدیل شده است. اعتصابات و اعتراضات دانشجویی، برخلاف گذشته، به یک زمان و روز خاص خلاصه نمی‌شوند. این اعتراضات تقریباً در تمام فصول سال غیر از تابستان ادامه دارد. اعتراضات و اعتصاباتاتی که فواصل آن‌ها کوتاه‌تر شده و بیش از گذشته به صورت همزمان و سراسری صورت می‌گیرد.

جمهوری اسلامی، دانشجو و دانشگاه مطیع و فرمانبردار می‌خواهد. جمهوری اسلامی خواستار خاموشی و مرگ دانشگاه و دانشجوی آگاه است و هنوز هم بر این تلاش است که با تشدید سرکوب و ارعاب و زندان و اعدام، به این هدف خود جامه عمل بپوشاند. تجربه سه دهه حکومت اسلامی که با خونین‌ترین سرکوب‌ها همراه بوده است، بارها بر این خیال مهر ابطال کوبیده است. دانشگاه و دانشجوی آگاه، فرمان ارتجاع را نمی‌خوانند، "دانشگاه پادگان نیست!"، "دانشگاه زنده است" و خاموشی بردار نیست!

(ادامه دارد)

کمک های مالی

کاتادا	
۳۰ دلار	مهران بندر
۵۰ دلار	لاکومه
۵۰ دلار	صدای فدائی
۱۰ دلار	نرگس
۱۰ دلار	نفیسه نصری
۱۰۰ دلار	دمکراسی شورانی ۱
۵۰ دلار	رفیق روزبه
۴۵ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۷۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۳۰ دلار	زنده باد سوسیالیسم
۴۵ دلار	زنده باد سوسیالیسم
سوئیس	
۱۰۰ فرانک	شورا
۱۰۰ فرانک	اشرف
ایران	
۲۰۰۰ تومان	احمد شاملو
۳۰۰۰ تومان	رفیق حمید مومنی
۵۰۰۰ تومان	رفیق بیژن جزنی
آلمان	
۱۰ یورو	رفیق رشید حسنی
۱۵ یورو	رفیق کبیر صفائی فراهانی
۱۵ یورو	رفیق کبیر حمید اشرف
۱۵۰ یورو	اومانیتیه - مسیح
۱۵ یورو	ایوب ملکی
۱۵ یورو	رحیم حسنی
۱۰ یورو	رفیق کبیر علیرضا نابدل
۱۵ یورو	رفیق کبیر مناف فلکی
انگلیس	
۳۰ یورو	هیبت الله معینی
۵۰ یورو	علیرضا
دانمارک	
۱۰۰ کرون	مرضیه احمدی اسکونی
۱۰۰ کرون	صمد بهرنگی
سوئد	
۱۰۰ کرون	س. دال
۱۰۰ کرون	کتاب
هلند	
۴۰۰ یورو	رفیق صفائی فراهانی
فرانسه	
۱۰۰ یورو	ع. ز.
۶۰ یورو	کمیته اول ماه مه

بازداشت‌ها و فشارها، جمهوری اسلامی باز هم قادر نشد دانشگاه را خاموش سازد. در آذر سال ۸۵ هزاران دانشجو در مراسمی با عنوان "دانشگاه زنده است!" و با شعارهایی چون مرگ بر دیکتاتور، آزادی تمام زندانیان سیاسی و دانشجو، کارگر، اتحاد، اتحاد! روز دانشجو را گرامی داشتند. در این مراسم علاوه بر شعارها، همه جا پلاکاردهای مستقل نیروهای چپ و سوسیالیست بود که ابتکار عمل را به دست گرفت و مهر خویش را بر آن کوبید. جمع‌ها و محفل‌های مستقل نیروهای چپ و سوسیالیست که سال‌ها پیش نطفه‌های آن‌ها بسته شده بود، اکنون قدرت و نفوذ خود را در برگزاری مراسم با پرچم مستقل و بسیج نیرو به نمایش گذاشتند. چند روز بعد از این حرکت دانشجویان، زمانی که احمدی‌نژاد در بیستم آذر به منظور انحراف اذهان دانشجویان قصد سخن‌رانی در دانشگاه پلی‌تکنیک داشت، دانشجویان با شعار مرگ بر دیکتاتور و آتش زدن تصاویر وی، نطق رئیس جمهور را قطع کردند و نشان دادند که شعور و آگاهی دانشجویان بسی فراتر از آن است که رئیس جمهوری اسلامی بخواهد آنان را فریب دهد.

رویدادهای آذر ۸۵ نشان از رشد و گسترش نفوذ گرایش چپ و سوسیالیست در میان دانشجویان داشت. این موضوع سبب وحشت رژیم ارتجاعی و کل طبقه حاکم بود. از این رو باز هم سر نیزه و سرکوب بیشتر در دستور کار رژیم قرار گرفت. از طریق جعل لوگوی یک نشریه دانشجویی، گسترش دامنه سرکوب‌ها زمینه‌سازی شد. ارعاب و تهدید و دستگیری و حبس دانشجویان بیش از پیش تشدید گردید. نشریات دانشجویی یک به یک توقیف و تعطیل شدند و تمام داور و دسته‌های هیات حاکمه از اپوزسیون بورژوازی قانونی و نیمه‌قانونی گرفته تا اپوزسیون غیرقانونی، نیروی خود را علیه این رادیکال‌ترین گرایش جنبش دانشجویی بسیج نموده و به مقابله با آن روی می‌آوردند.

با این همه جنبش دانشجویی، نه با سرکوب و نه با ارعاب و تهدید، از حرکت باز نمی‌ایستد و مسیر بالندگی خود را طی می‌کند. سال ۸۶ وقتی که گرایش چپ و سوسیالیست جنبش دانشجویی، تصمیم خود، مبنی بر فراخوان و برگزاری مستقل مراسم ۱۶ آذر را اعلام نمود، بلافاصله مورد پورش شدید وحشیانه نیروهای سرکوب قرار گرفت. شمار زیادی از دانشجویان بازداشت و روانه زندان شدند و زیر شکنجه‌های وحشیانه قرار گرفتند. شمار دیگری مورد تهدید ارعاب قرار گرفتند و شماری نیز ناپدید شدند. دانشجویان چپ و سوسیالیست اگر چه توانستند تصمیم خود را به مرحله اجرا بگذارند، مراسم مستقلی برگزار نمایند و پرچم مستقل خود علیه کلیت نظام را به اهتزاز درآورند، اما هزینه‌ها و فشارهای بسیار زیادی را که هنوز هم ادامه دارد متحمل شده‌اند.

جمهوری اسلامی تمام تلاش خود را بکار برده است که دانشجویان دیگر دست به اعتراض نزنند. اما اعتراضات دانشجویان بسیار گسترده‌تر از گذشته شده است. اگر در گذشته عموماً دانشگاه تهران بود که اعتراضات و مبارزه را آغاز می‌کرد اما اکنون این خصوصیت از انحصار تهران خارج شده است و هر شهرستان بزرگی، خود به یک مرکز اعتراض دانشجویی

آیا جمهوری اسلامی "جام زهر" دیگری را خواهد نوشید؟

ای ایران بیان کنند. این دسته از افراد که دیدگاه‌هایی غیر از سیاست کلی و هم اکنونی رژیم در مورد پرونده‌ی اتمی را طرح می‌کردند، معمولاً جزء عناصری از تیم مذاکره‌کننده دولت خاتمی یا افرادی از جناح به اصطلاح اصلاح طلب رژیم بودند.

اظهارات حسن روحانی، مسئول ارشد تیم مذاکره‌کننده سابق ایران و نیز محسن امین زاده، معاون سیاسی وزارت خارجه دولت خاتمی را می‌توان جزء آخرین سری از اظهار نظرهای متفاوت با سیاست هم‌اکنونی رژیم نام برد. در واقع اظهار نظرهای صریح محسن امین زاده و بعضاً حسن روحانی که در مقابل دیدگاه دولت احمدی نژاد قرار داشت، نمایانگر وجود دیدگاه‌های مختلف درونی جناح‌های رژیم در امر پیشبرد سیاست خارجی پرونده‌ی اتمی ایران بود. از آن زمان که بیش از یک سال می‌گذرد، سیاست تبلیغاتی و یکسان‌سازی ظاهری رژیم در بیان مواضع اتمی، علاوه بر ارگان‌های جمهوری اسلامی به اجبار به تمام رسانه‌های خودی و بعضاً نیمه مستقل نیز تحمیل گردید. با صدور بخشنامه‌ی شورای ملی امنیت رژیم، بیان هرگونه اظهار نظر متفاوت با سیاست کلی جمهوری اسلامی در ارتباط با بحران پرونده‌ی هسته‌ای عملاً ممنوع شد. اجرای پیشبرد این سیاست و یک دست نشان دادن مواضع ایران در امر پرونده‌ی هسته‌ای، از آنچنان اهمیتی برخوردار گردید که از آن پس به‌جز لفاظی‌های خامنه‌ای و دولت احمدی نژاد، هیچ اظهار نظر متفاوتی بازتاب بیرونی نیافت. طبیعتاً وقتی رژیم به صورت شبانه‌روزی پرونده‌ی اتمی خود را به عنوان یک مسئله ملی به خورد توده‌های مردم می‌دهد، راهی نیز جز پیشبرد این سیاست نداشت. عمده هدف رژیم از القاء این سیاست، جدای از خوراک داخلی، نشان دادن یک موضع به ظاهر قوی و یکدست به طرف دیگر مذاکره‌کنندگان پرونده‌ی اتمی ایران، که به گرو ۵+۱ موسوم هستند، بوده است.

و انمود کردن اتحاد و وحدت نظر حکومت در امر پیشبرد موضع پرونده‌ی اتمی تا بدان حد برای رژیم حیاتی گردید که وقتی دوماه پیش احمد توکلی، رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس، طی یادداشتی کوتاه، یک اظهار نظر ساده اما متفاوت با موضع احمدی نژاد در مورد پرونده‌ی هسته‌ای رژیم بیان کرد، بی‌درنگ با واکنش شدید علی لاریجانی، رئیس فعلی مجلس ارتجاع و مسئول پیشین تیم مذاکره‌کننده اتمی ایران روبرو گردید. لاریجانی بی‌آنکه خود بخواد آشکارا پرده از نمایش یکسان‌سازی سیاست رژیم برداشت. او در واکنش به سخنان احمد توکلی به او یادآور شد که، تمام تلاش مان بر این بوده و هست که به طرف مقابل مذاکره‌کنندگان خود نشان دهیم که درون حکومت، سیاست واحدی در مورد پرونده اتمی ایران وجود دارد و اینک با بیان موضع تو، این برداشت برای دشمنان ما پیش می‌آید که سیستم حکومتی ایران در مورد پرونده اتمی از موضع یکسانی برخوردار نیست و این به ضرر

ما تمام خواهد شد.

به رغم همه جار و جنجال‌های تبلیغاتی که رژیم در امر یکسان‌سازی مواضع خود نشان داده، مجموعه شرایط حاکم بر پرونده‌ی اتمی ایران که هم‌اکنون به روزهای "سرنوشت‌ساز" خود نزدیک شده است، باعث گردیده تا این روزها نوع جدیدی از تنش‌های درونی حکومت در مورد پرونده‌ی اتمی رژیم، مجدداً به سطح رسانه‌ها کشیده شود.

بحران هسته‌ای ایران، هم‌اکنون در وضعیتی قرار گرفته که دیگر ادامه وضع موجود برای رژیم بسیار دشوار گردیده است. صدور سه قطعنامه تحریم سازمان ملل علیه رژیم و ادامه تشدید فشارها از طرف شورای امنیت، آمریکا و اتحادیه اروپا، رژیم را در امر پرونده اتمی و تصمیم‌گیری در مورد آن بر سر یک دوراهی "سرنوشت‌ساز" قرار داده است. وضعیت بحران هسته‌ای ایران به مرحله‌ای رسیده است که رژیم دیگر قادر نیست با برخوردهای دوگانه، سیاست کج‌دار و مریز خود را همچنان پیش ببرد. مجموعه شرایط حاکم بر پرونده‌ی اتمی ایران، رژیم را به مرحله‌ی تصمیم‌گیری نهایی رسانده است. زمان به ضرر جمهوری اسلامی است. رژیم ناگزیر است یکی از دو راه حل زیر را به طور صریح و آشکار انتخاب کند. پذیرش مشوق‌های بسته پیش‌نهادی آمریکا و اتحادیه اروپا در مقابل توقف غنی‌سازی اورانیم، یا ادامه همان سیاست تاکنونی که در واقع به معنای تحمل تنگناهای بیشتر و تحریم‌های باز هم گسترده‌تر جهانی خواهد بود.

به رغم همه تلاش تاکنونی جمهوری اسلامی، مبنی بر وحدت نظر و یک دست نشان دادن حاکمیت در امر پرونده‌ی هسته‌ای ایران، اما در هفته‌های اخیر، روند اوضاع کاملاً برخلاف این سیاست پیش‌رفته است. هم‌اکنون مجموعه شرایط بحرانی حاکم بر ایران و نیز سیگنال‌های که از طرف رژیم ارسال می‌گردد، نشان از این واقعیت دارد که جمهوری اسلامی در مسیر پذیرش راه حل اول این دوراهی "سرنوشت‌ساز" قدم برداشته است.

سایت "بازتاب"، که در واقع بازتاب‌دهنده نقطه نظرات محسن رضایی فرمانده سابق سپاه پاسداران و دبیر فعلی شورای مصلحت نظام است، از جمله رسانه‌هایی بود که زودتر از همه در جهت تبیین این دیدگاه حرکت کرد. این سایت در تاریخ ده تیر ماه ۸۷، در مقاله‌ای با عنوان "تصمیم سرنوشت‌ساز" عملاً راه اول، یعنی پذیرش بسته پیش‌نهادی کشورهای موسوم به ۵+۱ را به رژیم توصیه کرد. سایت "بازتاب" با بر شمردن مزایای بسته پیش‌نهادی این کشورها از جمله، غافل‌گیری غرب، بر هم خوردن اجماع جهانی و افکار عمومی علیه ایران، بازگشت اعتماد به نفس ملی در عرصه بین‌المللی و در نهایت دست‌یابی به چرخه کامل فناوری هسته‌ای در حد صنعتی، نوشت: انتخاب نخست که می‌توان آن را غافل‌گیر کردن غرب در این پرونده نامید، بر پذیرش کلیات بسته‌ی

پیش‌نهادی ۵+۱ از سوی ایران تاکید می‌کند. پس از آن بود که ولایتی مشاور خامنه‌ای در امور سیاست خارجی رژیم، در دوازدهم تیر ماه ۸۷، با نوشتن مقاله‌ای در روزنامه‌های فرانسوی از جمله لیبراسیون، احمدی نژاد را به چالش گرفت. اظهارات ولایتی مبنی بر اینکه خامنه‌ای با مواضع تند احمدی نژاد در مورد اسرائیل و آمریکا موافق نیست، با واکنش سریع دولت احمدی نژاد روبرو گردید. احمدی نژاد، سخنان ولایتی را اظهار نظر شخصی او دانست و الهام، سخنگوی دولت نیز، در واکنش به بازتاب نظر ولایتی در رسانه‌ها، ضمن تکرار موضع احمدی نژاد گفت: به دیگران توصیه می‌کنیم به دنبال پیدا کردن شکاف در داخل کشور نباشند.

احمدی نژاد در مقابله با این چالش جدید، برای نشان دادن موضع برتر خود و دولتیش در امر مسائل کلیدی کشور، اعلام کرد که اگر منافع ایران ایجاب کند و لازم شود همین فردا با آمریکا مذاکره خواهد کرد. پس از این اظهار نظر احمدی نژاد، روزنامه‌ی جمهوری اسلامی وارد میدان شد و در یادداشتی تند به او یادآور گردید که: "تصمیم مذاکره با آمریکا در اختیار رهبری است نه شما.

آنچه را که جمهوری اسلامی هم‌اکنون در درون خود با آن روبرو است، در واقع مشکل پذیرش بسته‌ی پیشنهادی کشورهای ۵+۱ و به دنبال آن، توقف غنی‌سازی اورانیم نیست. مشکل رژیم در شرایط کنونی پیدا کردن راه حلی است که بتواند به شکل کنترل شده و آبرومندانه، عقب‌نشینی خود را توجیه کند و در صورت لزوم با تبلیغات گسترده و برگزاری جشن و سرور بتواند شکست خود را به عنوان یک "پیروزی بزرگ" در اذهان عمومی جا اندازد. البته این فقط هدف رژیم ایران نیست، بلکه مسئولان بلند پایه کشورهای اروپایی نیز بارها تاکید کرده‌اند که در صورت عقب‌نشینی ایران و توقف غنی‌سازی اورانیم، باید طوری رفتار کنند که غرور ملی سران جمهوری اسلامی جریحه‌دار نگردد.

با توجه به مجموعه شرایط حاکم بر پرونده‌ی هسته‌ای ایران می‌توان بر این نظر صحه گذاشت که هم‌اکنون رژیم، در شرایط مشابه روزهای پیش از پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ سازمان ملل قرار گرفته است. قطعنامه‌ای که با پذیرش آن از طرف جمهوری اسلامی، جنگ هشت ساله میان ایران و عراق خاتمه یافت. قطعنامه‌ای که خمینی پذیرش آن را به مثابه نوشیدن "جام زهر" دانست. لذا با در نظر گرفتن عواقب تصمیم عقب‌نشینی جمهوری اسلامی، هم‌اکنون همه‌ی تلاش رژیم بر این است که دوباره تجربه سرنوشت‌خیمینی و نوشیدن "جام زهر" دیگری در جامعه و اذهان عمومی تکرار نشود. تمام هیاهوهای تبلیغاتی کنونی رژیم از جمله، دامن زدن به تبلیغات جنگی، پوشاندن همین واقعیت است. چرا که تراژدی‌های تاریخ هرگز دوبار تکرار نمی‌شوند. و چنانچه مجدداً تکرار گردند، بدون شک دیگر نه به صورت تراژدی، بلکه این بار به شکل کم‌دی در اذهان جامعه جای خواهد گرفت. اما، با وجود این باید اذعان کرد که نه خامنه‌ای در ابعاد خمینی است که تکرار نوشیدن "جام زهر" از طرف او، گریه‌ها را از

طرح اقتصادی احمدی نژاد، چاره ساز بحران اقتصادی نیست

منجر به جهش قیمت ها و افزایش نرخ تورم به چند برابر نرخ کنونی آن خواهد شد، دولت برای مقابله با عواقب سیاسی آن، به بخشی از مردم برای مدتی کوتاه مبلغی پول نقد می‌پردازد که تا حدودی این افزایش جهش وار قیمت‌ها را جبران کند. پس از گذشت مدتی نیز که از اجرای طرح گذشت و اوضاع حالت عادی به خود گرفت، این پرداخت نقدی نیز قطع می‌گردد. عین همین ماجرا را در دوره رفسنجانی بر سر افزایش بهای مرغ و تخم‌مرغ نیز دیده‌ایم. بنابراین طرح ابتکاری احمدی نژاد نیز نیست. تفاوت در این است که وی می‌خواهد، همان طرح رفسنجانی را در سطحی گسترده تر پیش برد و ظاهراً یک بار برای همیشه مسئله آزادسازی قیمت ها را به فرجام برساند و حل کند.

این که به هرحال برخلاف ادعای احمدی نژاد، اجرای این طرح در جهت عدالت نیست و نتیجه نهایی آن تنزل هرچه بیشتر سطح معیشت توده‌های زحمتکش مردم خواهد بود، مسئله‌ای پوشیده نیست. هم اکنون حتا اقتصاد دان های رژیم نیز معترفند که بهای لااقل مهم‌ترین کالاها به چند برابر افزایش خواهد یافت. علاوه بر این، در کشوری که حدود ۷۰ درصد جمعیت آن در زیر خط فقر به سر می‌برند، این پرداخت به اصطلاح یارانه نقدی چه شکلی به خود خواهد گرفت، مسئله دیگریست که از آن می‌گذریم.

مسئله اصلی این است که ببینیم دولت چه هدفی را از این سیاست به اصطلاح هدفمند کردن یارانه‌ها دنبال می‌کند. این سیاست همانگونه که می‌دانیم یکی از اجزاء اصلی سیاست اقتصادی نتولیرال است. به‌رغم شکست این سیاست در مقیاس جهانی، جمهوری اسلامی که راه دیگری برای مقابله با بحران اقتصادی ندارد، هدفمند کردن یارانه‌ها یا به عبارت صریح‌تر، آزادسازی قیمت‌ها را محرکی برای بهبود اوضاع اقتصادی و فائق آمدن بر بحران و رکود مزمین موجود می‌داند.

فرض رژیم بر این است که آزادسازی قیمت‌ها از آنجائی که دست سرمایه‌داران را در افزایش بهای کالاها کاملاً باز می‌گذارد، خودبه‌خود منجر به افزایش سرمایه‌گذاری و تولید می‌گردد. در نتیجه، رونق اقتصادی ایجاد می‌گردد. از تعداد بیکاران کاسته می‌شود و در دراز مدت در نتیجه از دیاد تولید، بهای کالاها نیز کاهش می‌یابد و تورم نیز مهار خواهد شد.

در واقعیت اما تمام این فرضیات، خیالی است. شکست همه‌جانبه این سیاست در مقیاس جهانی به ویژه در بخش عقب مانده تر جهان سرمایه‌داری، به عینه نشان داده است که این سیاست راه حلی بر بیماری علاج ناپذیر بحران های اقتصادی نیست. تجربه اعمال این سیاست در ایران از دوران رفسنجانی نیز چیز دیگری جز اثبات همین حقیقت نبوده است. عوامل دیگری هم در این میان عمل میکنند که مانع از تحقق فرضیات احمدی نژاد در مورد افزایش سرمایه‌گذاری و تولید، یا به گفته خود وی "رونق دادن به اقتصاد کشور" در نتیجه آزادسازی کامل قیمت‌ها می‌گردند. از آنجمله

می‌توان به مسائل و معضلات سیاسی جمهوری اسلامی در عرصه داخلی و بین‌المللی اشاره کرد که همچنان به عنوان یک مانع عمل می‌کنند. عامل دیگر، ضعف ساختاری بخش تولید، به‌ویژه در صنایع است. سرمایه‌داران بخش خصوصی، گرچه آزادانه می‌توانند قیمت کالاها را افزایش دهند، اما قادر نیستند با کالاها و وارداتی و بهای ارزان تر آنها رقابت کنند، از این رو سرمایه‌ها هرچه بیشتر به بخش تجاری روی می‌آورند که نرخ و حجم سود بالاتری دارد. البته احمدی نژاد می‌گوید: هدفمند سازی یارانه‌ها به این معناست که بخشی از آن به سرمایه‌داران بخش صنعتی و تولیدی داده شود، تا بتوانند رقابت کنند، اما این مسئله پاسخگو نیست، لذا در واقعیت رکود تغییری پدید نمی‌آورد، اما تورم را به ابعاد بی‌سابقه‌ای خواهد رساند. همین نکته است که اکنون به مسئله مورد مجادله جناح‌های رژیم تبدیل شده است. گروهی به مخالفت با اجرای ضربتی طرح از سوی احمدی نژاد برخاسته و خواهان اجرای تدریجی آزادسازی قیمت‌ها در مورد نان، برنج، مرغ، گوشت قرمز، شیر، نفت، بنزین، برق و گاز شده اند. آنها نگرانی خود را از افزایش ۵۰ تا ۱۰۰ درصدی نرخ تورم در نتیجه آزادسازی قیمت‌ها و افزایشی به همین میزان در نتیجه افزایش نقدینگی ناشی از تزریق میلیاردها تومان پول نقد به اقتصاد، ابراز می‌دارند. چون در واقعیت، طرح یارانه نقدی احمدی نژاد، صدور و پخش اسکناس از سوی بانک مرکزی ست، بدون این که معادل ارزشی آن، کالائی در بازار وجود داشته باشد. نتیجتاً کاهش ارزش پول و افزایش قیمت‌ها پیش می‌آید که به جای حل بحران، بر ابعاد آن خواهد افزود.

"طرح تحول اقتصادی" احمدی نژاد البته اجزاء دیگری نیز دارد که از تغییر قانون کار تا سیاستهای مالی و پولی بانک‌ها، سیاست گمرکی، مالیات‌ها و نفت را نیز دربر می‌گیرد. تغییراتی که وی می‌خواهد در این عرصه‌ها نیز پدید آورد، همانند موارد پیشین امکان اجرای عملی ندارند. از جمله وی ادعای حذف اتکاء به نفت، تا نقطه‌ای را دارد که مصرف جاری دولت را تدریجاً به صفر برساند. اما نه در ماهیت اقتصاد ایران امکان چنین تحولی وجود دارد و نه در ماهیت جمهوری اسلامی به عنوان یک رژیم مذهبی- استبدادی که با دیکتاتوری عریان می‌خواهد بر توده‌های مردم حکومت کند. وجود یک دستگاه نظامی- بوروکراتیک عریض و طویل با مخارج هنگفتی که نمی‌توان آن را به‌جز از طریق درآمدهای کلان نفت تأمین کرد و نیز سیاست توسعه‌طلبانه پان اسلامیتی، به عنوان جزئی لاینفک از سیاست خارجی جمهوری اسلامی، اتکاء این دولت و مخارج آن را به نفت پیوسته افزایش داده و خواهد داد. هم‌اکنون به‌رغم تمام ادعاهای احمدی نژاد مبنی بر کاهش اتکاء بودجه دولت به درآمدهای نفتی، بیش از ۶۰ درصد مخارج بودجه از طریق درآمد نفت تأمین می‌گردد. طرح احمدی نژاد برای جایگزین کردن مالیات به جای درآمد نفت، در زمره همان

حرف هائی ست که سال ها مقامات مختلف جمهوری اسلامی زده‌اند و هیچگاه نتوانسته‌اند آن را عملی سازند. دلایل مختلفی هم برای آن وجود دارد. اولاً- دولتی که می‌خواهد هزینه‌های خود را از طریق مالیات تأمین کند، در همان محدوده بورژوازی آن باید در ظاهر امر هم که شده در برابر مردم پاسخگو باشد و این در ذات دولت مذهبی و دیکتاتوری عریان آن نیست. ثانیاً- در کشوری که سرتاپای دستگاه دولتی غرق در فساد است و زدوبند، آنهایی که می‌باید مالیاتی بپردازند، نه هیچگاه پرداخته و نه خواهند پرداخت. ثالثاً- در کشوری که هیچ آمار و ارقام دقیقی در عرصه‌های مختلف وجود ندارد و همه روزه میلیاردها تومان سود از معاملاتی به دست می‌آید که کسی از آنها آگاه نمی‌شود، صحبت از تنظیم سیستم مالیاتی و اتکاء بودجه دولتی به مالیات حرفی پوچ است.

طرح اقتصادی احمدی نژاد هیچ حرف تازه‌ای ندارد و راه حلی هم بر بحران اقتصادی نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران نیست. پی‌آمد اجرای آن نیز حداقل، افزایش نرخ تورم در ابعادی بی‌سابقه و وخامت بیشتر وضعیت مادی و معیشتی توده‌های کارگر و زحمتکش خواهد بود.

در صفحه ۸

آیا جمهوری اسلامی

"جام زهر"

دیگری را خواهد نوشید؟

رژیم بگشاید و نه رژیم، تمایل و توان تکرار آن حادثه را دارد.

در شرایط کنونی، عقب نشینی گام به گام رژیم، توافقات پشت پرده، مخفی نگه داشتن موضوعات مذاکرات از اذهان عمومی، کوبیدن بر طبل پیروزی همرا با تبلیغات انحرافی و دهن پرکن دم و دستگاه دولتی مبنی بر عقب نشینی دشمن، نشانه‌های نمایشی این مرحله از سیاست رژیم در مورد پرونده هسته‌ای خواهد بود. چنانکه در همین آخرین دور مذاکرات که اتفاقاً نماینده آمریکا نیز در آن حضور داشت، شاهد تبلیغات این چنینی رژیم بودیم. در حالی که رژیم از حضور نماینده آمریکا در جلسه مذاکرات، به عنوان عقب نشینی آمریکا از مواضع خود یاد می‌کرد و بر طبل پیروزی و بیان مواضع قبلی خود مبنی بر ادامه‌ی غنی سازی اورانیم می‌کوبید، یوشکا فیشر، وزیر خارجه پیشین آلمان، پرده از اولین توافقات پشت پرده این مذاکرات برداشت. فیشر در مقاله خود که در بسیاری از روزنامه‌های اروپایی و آسیایی منتشر گردید ادعا کرد که، ایران پذیرفته است که سانتریفیوژ جدیدی نصب نکند.

حال بگذار احمدی نژاد شعار بدهد و بگوید که اگر "صد سال هم به ما فشار بیاورند ما سر سوزنی عقب نشینی نخواهیم کرد. خمینی که می‌گفت "اگر جنگ بیست سال هم طول بکشد ما مرد جنگیم"، مجبور به نوشیدن جام زهر گردید. تا ببینیم خامنه‌ای و احمدی نژاد کدام "جام زهر" را خواهند نوشید.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت) نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایند.

K . A . R
Postfach 160531 آلمان
60068 Frankfurt
Germany

I . S . F دانمارک
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

Sepehry سوئیس
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

Postbus 23135 هلند
1100 DP
Amsterdam Z.O
Holland

K.Z کانادا
P.O.BOX 2488
Vancouver B.C
V6B 3W7 Canada

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.

I . W . A
6932641 Postbank
HOLLAND

شماره‌های فکس سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۲۱۶۶
۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲
۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

پست الکترونیک E-Mail:

info@fadaian-minority.org

شماره پیامگیر سازمان فدائیان (اقلیت):

۰۰۳۱ ۶۴۹۹۵۳۴۲۳

ای میل تماس با نشریه کار:

kar@fadaian-minority.org

KAR

Organization Of Fedaiian (Minority)
No 530 July 2008



تغییر پخش برنامه های رادیو دموکراسی شورائی از موج کوتاه به ماهواره

برنامه های رادیو دموکراسی شورائی از روز جمعه 11 مرداد 1387 برابر با اول اوت 2008 از طریق ماهواره پخش می شود.

برای دریافت برنامه های رادیو دموکراسی شورائی
از مشخصات زیر استفاده کنید :

Hotbird 6	ماهواره
13 درجه شرقی	زاویه آنتن
11200 مگاهرتز	فرکانس پخش
عمودی	پولاریزاسیون
5/6	FEC
27500	Symbol rate

مشخصات پخش ماهواره ای برنامه های رادیو دموکراسی شورائی را به خاطر بسپارید و به دیگران نیز بگویند.

رادیو دموکراسی شورائی

رادیو دموکراسی شورائی، روزهای یکشنبه، سه شنبه، پنجشنبه و جمعه هر هفته، از ساعت ۹ / ۵ تا ۱۰ / ۵ شب به وقت ایران، روی طول موج کوتاه ۲۵ متر، فرکانس ۱۲۱۲۰ کیلو هرتز، پخش می شود.

برنامه‌های صدای دموکراسی شورائی، همزمان از طریق سایت رادیو دموکراسی شورائی، <http://www.radioshora.org>، نیز پخش می‌شود.

شماره پیامگیر صدای دموکراسی شورائی: ۰۰۳۳۹۵۴۹۱۶۷۸۹

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورایی